امپراتوری جهانی و چپ‌های ایرانی

نقد و بررسی نظرات ۵ تن از چهره‌ها و سیاست‌سازان چپ در مورد تاثیر حمله آمریکا به عراق!

کیانوش توکلی

مقدمه

چپ در بحران دو شکست (انقلاب و فروپاشی سوسیالیسم) بسر می‌برد که از یک تحول بزرگ در غرب (انقلاب انفورماتیک و روند گلوبال) غافل ماند؛ بعدها جنبش ۲ خرداد از راه رسید؛ داشت آن را می‌شناخت و درگیر مباحث اصلاحات و یا انقلاب در ایران بود که حوادث ۱۱ سپتامبر رخ داد!

پس از این فاجعه، بحثی در نشریات چپ راه افتاد که بجای تعمق و درک تغییر در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بیشتر خاطرات ضد امپریالیستی دهه ۶۰ را تازه می‌کرد و اغلب هم این مباحث بدون نتیجه‌گیری مشخص رها می‌شد. در اجلاس‌های احزاب چپ ایران تا آنجا که من اطلاع دارم مباحث دست و پا شکسته‌ای در این خصوص صورت گرفت، بدون اینکه اهمیت کلیدی ۱۱ سپتامبر شکافته شود؛ که از نظر من بدون شناخت پدیده ۱۱ سپتامبر و استراتژی جدید خاورمیانه‌ای امریکا؛ تدوین استراتژی و تاکتیک در عرصه ملی کاربرد عملی نخواهد داشت؛ بعبارتی آینده ایران و اهداف آمریکا با هم ارتباطی تنگاتنگ دارند!

حمله آمریکا و متحدین به طالبان آغاز می‌شود و چپ ایران (جز اندکی ضد امپریالیست‌های همیشگی) بدون یک بررسی جدی، زیر لبی آن را تائید می‌کند! البته برخی‌ها خوشحال از سقوط طالبان و بعضی‌ها هم از حضور آمریکا رو ترش نشان می‌دهند ولی به هرحال مثل خیلی از حوادث سیاسی از آن می‌گذرند!

چپ ایران از همان ابتدا قبل از شروع جنگ آمریکا بر علیه صدام، بدون اینکه تحلیل و یا استراتژی درستی داشته باشد، همراه افکار عمومی غرب به مخالفت با جنگ برخاست؛ بدون اینکه از جایگاه یک خاورمیانه‌ای یا ایرانی آزادیخواه که بطور شفاف منافع ملی را در جایگاه نخست قرار داده به این جنگ و پیآمدهای آن بیاندیشد!

چپ ایران حداقل در دو سال بعد از ۱۱ سپتامبر نه تنها دیده‌گاه روشنی از اوضاع جهان و منطقه ارائه نکرده است، بلکه حتی نتوانست دنباله‌رو حوادث خاورمیانه باشد، چه رسد به داشتن یک استراتژی در قبال این تحولات عظیم در منطقه خاورمیانه!

در جریان حمله نیروهای ائتلاف علیه طالبان، تظاهرات صلح‌خواهانه عمدتا توسط بنیادگریان اسلامی در پاکستان و سایر کشورهای اسلامی برعلیه آمریکا انجام می‌گیرد خوشبختانه؛ چپ ایران با بنیادگرایی اسلامی همراه نمی‌شود. البته بیشتر هاج و واج مانده است و کشته‌شدگان غیرنظامی در افغانستان را پرچمی علیه مهاجمین آمریکا ـ اروپایی نمی‌کند...

«وجدان» اروپایی‌ها هنوز بیدار نشده است چراکه دولت‌هایشان در حال جنگ با طالبان و القاعده هستند! افکار عمومی بسود جنگ‌طلبان عمل می‌کند و چپ ساکن دیار غرب هم با این افکار عمومی همراه است!

بحران عراق که تشدید شد و دولت‌ها و افکار عمومی علیه جنگ شد، چپ ایران مستقر در خارج از کشور همراه افکار عمومی اروپا بشدت ضد جنگ می‌شود و فراموش می‌کند چه وظیفه‌ای (آزادی کشورش از استبداد دینی) در رابطه با کشورش بدوش دارد و بقول معروف فیل‌اش یاد هندوستان می‌کند و روحیه ضد آمریکایش مجددا شکفته می‌شود! و یا شاید فکر می‌کند که در گذشته هم چندان اشتباه نکرده بود...

تقریبا هر دو جناح اصلاح‌طلب و انقلابی چپ ایران؛ موضع واحدی نسبت به جنگ اتخاذ می‌کنند؛ برخی از آنان بر بستر هیستری آمریکاستیزی چنان کردند که برای همزبان با ارتجاعی‌ترین جناح رژیم اسلامی شدند؛ در حالی که جناح اصلاح‌طلبان حکومتی در بحران عراق، مجموعا عقلانی‌تر برخورد کرده‌اند! آنچه در زیر می‌آید؛ نظرات ۵ تن از چهره‌ها و رهبران چپ ایران است که بطور نمونه انتخاب شده است؛ که به معنی ۵ دیدگاه مختلف نیست بلکه با تفاوت‌ها و ریزه‌کاریها که سرانجام در دو سناریو خوش‌بینان و بدبینان می‌توان آن را دسته‌بندی نمود:

فرخ نگهدار:

دولت ائتلاف ملی برای مقابله با خطر آمریکا!

فرخ، از دلشوره سنگینی که همه دنیا را فرا گرفته شروع کرده و می‌نویسد «احساس می‌کنم که در پس دود می‌خواهند نظم مستقر شده بعد جنگ جهانی دوم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را جا بجا کنند. می‌خواهند طرح جرج بوش پدر را (نظم نوین جهانی) تمام کنند». او می‌گوید «دوست دارد باور کند که ۱۱ سپتامبر کار خودشان بود». اعتقاد دارد که هدف حمله به عراق این است که روند اروپای متحد متوقف شود، به نظر ایشان هدف له‌کردن اروپاست! همچنین ایشان از اینکه از ده سال پیش، فکر می‌کرده است، دنیا پس از فروپاشی، در سمت دمکراتیزاسیون پیش می‌رود، از خود انتقاد می‌کند!

سرانجام، وقایع افغانستان و اکنون عراق و فردا ایران، ایشان را بشدت نگران کرده است. خلاصه به این نتیجه رسیده است که شووینسم آمریکایی، انحصارگران میلیتاریستی ـ نفتی و یا همان بوش و نئاران نقشه کشیده‌اند، تا بعد از عراق، ملاهای ایران را سرنگون کنند و...!

همچنین، آقای نگهدار بشدت نگران تشکیل «ائتلاف وسیع» شده است و تا آنجا پیش می‌رود که بدون هیچ استدلالی، طرح‌کنندگان آن، در اردوی چپ را مرعوب‌شدگان می‌نامد! ایشان پیش‌بینی می‌کند که در اجرای این روند، سرنگونی‌طلب‌ها و سلطنت‌طلب‌ها بهم گره بخورند و درهم ادغام می‌شوند! و برای اینکه پیش‌بینی ایشان مورد قبول واقع شود! مجاهدین و چپ‌های سرنگون‌طلب را با یک نیش قلم کنار می‌گذارد و ادامه می‌دهد که همه جمهوریخواهان هم، اصلاح‌طلب خواهند شد و از دولت وحدت ملی صحبت به میان می‌آورد! (وحدت با دولت جمهوری اسلامی مد نظر است)

و پیش‌گویی می‌کند که فکر تعویض حکومت، محور مضونی اتحاد و نیروهای تشکیل‌دهنده‌اش فرعی خواهد بود و برخلاف افغانستان، محور چنین اتحادی رضا پهلوی است. مقاله‌اش را با این جمله تمام می‌کند «... آنگاه ممکن است معنای سرنگونی‌طلبی بکلی دگرگون شود و اقدام گاژنیری راست سنتی و مدرن ۲۸ مردادی را، بازهم تحت رهبری آمریکا و انگلیس، اما این بار علیه جمهوریت تکرار کند»!!! (۱).

بهزاد کریمی:

مقابله در چند جبهه آنهم با نیروهای پراکنده؟

ایشان در مصاحبه خود با سایت اخبار روز (۲) چنین گفته‌اند: امپریالیسم نوین یا همان نظم نوین جهانی بوش که بسر اساس یک مشی دوپایه‌ای (تسلط بر منابع نفتی و تکیه بر قدرت نظامی) استوار است. بنابراین برای مقابله با نظم نوین جهانی و استبداد دینی بایستی یک جبهه سومی هم در عرصه ملی و هم بین‌المللی پی ریخته شود: قبل از هر چیز بایستی ما جمهوریخواهان دمکرات که اکثریت روشنفکران را تشکیل می دهیم (برای اینکه جدی گرفته شویم) بایستی متحد شویم و سپس همراه با صلح‌خواهان جهان به مصاف نفوذ آمریکا (در خاورمیانه، عراق و ایران) به پا خیزیم و آنگاه در عرصه ملی به مقابله با آلترناتیو سلطنت از یکطرف و از سوی دیگر با استبداد دینی دست و پنجه نرم کرده تا آنان را شکست داده و بدون اینکه رژیم را سرنگون کنیم، جمهوری (بدون پیش و پسوند) را بجای رژیم سیاسی بنشانیم!

از آنجا که آمریکا قصد دمکراسی ندارد، دو احتمال در رابطه با ایران می‌تواند وجود داشته باشد: اول اینکه آقای بوش از رضا پهلوی حمایت کرده و او را بقدرت برساند. دوم اینکه به تقویت جناح اقتدارگرا بپردازد!

آقای کریمی در همین مصاحبه مطرح کرده است که خواهان این است که آمریکا با جمهوری اسلامی رابطه داشته باشد!

این نظر آنقدر روشن است که احتیاجی به بررسی جداگانه ندارد در اینجا ۲ نکته قابل تاکید است که وقایع افغانستان و عراق نشان داد که آمریکا طرفدار حکومت‌هایی پلورالیستی و سکولار که طیعتا دوست آمریکا باشند، را پی گرفته است!

واقعا جای تعجب دارد که به همین راحتی گفته شود که آمریکا، قصد تقویت جناح اقتدارگر اسلامی را دارد! آیا این همه اشکرکشی آمریکا برای تقویت جناح اقتدارگر جمهوری اسلامی است. این فکر کاملا اشتباه است که وجود یک حکومت اسلامی شیعه در جوار مرز عراق قابل پذیرش آمریکا باشد؛ بویژه اینکه موقعیت استراتژیک ایران اهمیت کلیدی برای آمریکا دارد. این امکان‌پذیر است مابین رژیم و آمریکا بطور تاکتیکی گفتگو و یا بده و بستانی صورت گیرد و یا در صورت قدرت‌گیری جناح اصلاح‌طلب و پذیرش در خواست‌های آمریکا، آنان وارد روابط سیاسی و دیپلماتیک با یکدیگر شوند که در آن صورت دیگر چیزی از اسلامیت نظام باقی نخواهد ماند؛ این چشم‌انداز بسیار بعید می‌نماید!

و یا اینکه مطرح می‌کنند که آمریکا در پی به قدرت رساندن سلطنت است. طبعا موقعیت رضا پهلوی از وضعیت چلبی در عراق بسیار قوی‌تر است. این وظیفه نیروهای چپ و جمهوریخواهان دمکرات است که به پا پیش بگذارند و موجودیت خود را بعنوان یک طرف مذاکره با آمریکا اعلان نمایند! بنظر اکثر کارشناسان خاورمیانه؛ تغیراتی که در منطقه آغاز شده است برگشت‌ناپذیر شده است؛ بویژه افکار عمومی ایرانیان بسیار خوش‌بینانه به این تغییر و تحولات می‌نگرند!

امیر مصینی و کانون سبزهای ایران:

ایرانیان در تحلیل نهایی در مشکل سیاسی را بر عدم استقلال ارجیح می‌دهند!

این کانون همزمان با شروع جنگ تشکیل شد که یکی از بنیادگذاران آن آقای امیر مصینی می‌باشد. ایشان در فاصله سه هفته جنگ چندین اطلاعیه و بیانیه در مخالفت با جنگ انتشار داده‌اند. او می‌نویسد که: «... آمریکا برای تحمیل یک همراهی نژادی در چارچوب امپراتوری، پرچم خونین‌ترین جنگ‌های تاریخ را بر افراز‌د... آنچه بوش را به حمله ترغیب می‌کند ذخایر نفتی و نقشه طولانی استراتژی جنگ‌خواه آمریکا برای جهان است... در حالی که آلمان و فرانسه صفحات در خشنانی در تاریخ خود گشوده و مردم صلح‌دوست جهان را به تحسین برانگیختند. درود بر همه دولت‌ها و ملت‌هایی که جانب صلح را گرفتند و مردم خاورمیانه را تنها نگذاشتند»!)

بر مبنای چنین تحلیلی به ایران باز می‌گردد و مطرح می‌کند که «... ما نیازمند حداکثر اتحاد، هوشیاری و حداکثر توانایی در برخورد و وضعیت جاری هستیم. برای این که به این نیازها پاسخ دهیم باید در چند عرصه تحولاتی جدی و سریع در کشور ما صورت بگیرد: ایران نیازمند اراده مشترک ... یک دولت کارآ و مسئول در چارچوب قانون و زیر نظارت مجلس و مردم مسئولیت قوه اجرایی را بر عهده داشته باشد... دیکتاتوری و استبداد باید جای خود را به یک دمکراسی بدهد... دولت ایران باید هرچه سریع‌تر مناسبات ویران شده را ترمیم کرده و با همه کشورها روابط مناسب و دوستانه برقرار کند... ایران با پذیرش رادیکال برچیده‌شدن تسلیحات اتمی، شیمیایی و کشتار جمعی هرگونه بهانه‌ای را از دست جنگ‌افروزان بگیرد... امنیت ما در گرو فوری بازسازی وضعیت سیاسی کشور است و نباید منتظر چانه‌زن‌های بالایی‌ها بود... دیکتاتورهای ملبس به جامه روحانیت باید به سرکار خود برگردند».

مصینی در اطلاعیه جداگانه‌ای از روشنفکران می‌خواهد از افکار عمومی ایرانیان (در داخل کشور) که چندان رغبتی در مخالفت با جنگ نشان نمی‌دهند، را پیروی نکنند. ایشان تاکید می‌کند که «... بخش سیال و متغیر افکار عمومی ایران که گرایش‌هایی از بی‌تفاوتی در برابر جنگ تا طرفداری از جنگ را نیز می‌توان مشاهده کرد. این وضعیت که ناشی از ویران‌شدن زندگی و روان انسان ایرانی زیر سلطه استبداد دینی است به هیچ وجه با آگاهی به هدف و محتوای جنگ‌های جاری همراه نیست و با بخش پایدار افکار عمومی ایرانیان (که بیش از هر ملتی در خاورمیانه استقلال‌طلب هستند) گره نخورده است. این گرایش ناپایدار روانی ـ فکری هیچ شباهتی با برنامه‌ریزی حساب‌شده نیروهایی از سلطنت‌طلبان برای آن که سوار بر تانک‌های آمریکایی وارد ایران بشوند و با تقدیم کل ایران سهمی از غارت را به کیسه خود سرازیر کنند ندارد».

خلاصه آقای مصینی با چنین تحلیل‌هایی به یک نتیجه‌گیری بسیار خطرناک می‌رسد و آرزوی خود را چنین بیان می‌کند: «... برداشت من این است که ایرانیان در تحلیل نهایی هر مشکل سیاسی را بر عدم استقلال ترجیح می‌دهند». ایشان آرزوی خودرا در غالب پیش‌بینی آینده گذاشته و می‌نویسد: «چنانچه جنگی درگیرد، ظرف چند روز تمام افکار عمومی علیه جنگ همسو خواهد شد. ورود سربازان خارجی به ایران، میلیون‌ها نفر را جان برکف به میدان سرازیر خواهد کرد... جنگ همه ما را بر سر دو راهی اسارت و آزادی قرار خواهد داد». در خاتمه وی هشدار می‌دهد که «... جنگی که با سرکردگی جناح جنگ‌طلب آمریکا و با همدستی کاپیتالیسم یهودی در جریان است از مستبدترین عضو ولایت فقیه هم هدف‌های مستبدانه‌تری دارد. این جنگ استعماری در شکل مدرن است و سمت نهایی آن تحمیل یک همراهی نژادی به جهان در چارچوب یک امپراتوری استعماری میلیتاریستی است. می‌خواهند خطرناکترین جنگ‌های همه اعصار را به جهان تحمیل کنند. خاورمیانه سنگر نخستین است که بایستی در این جنگ استعماری فتح شود».

کانون سبز ایران تحت شعار: «صلح، آزادی و استقلال» از مجموعه اپوزیسیون با هر مرام و مسلک می‌خواهد با پیش بگذارند (۳) که با سازمان ملل، آمریکا و اروپا ارتباط برقرار کنند و حکومت سازمان ملل پذیرفته گردد بگونه‌ای که حتی دخالت نظامی از سوی این سازمان مجاز اعلام می‌شود!

در این ارتباط چند اشکال اساسی به این طرح وارد است: اولا بحران عراق شکاف عمیقی به سازمان ملل وارد ساخت در حال حاضر این سازمان فاقد چنان ظرفیتی است که بخواهد نظام حکومتی یک کشور را تغییر دهد؛ ثانیا کانون سبزها از یک طرف سخن از مجموعه اپوزیسیون با هر مرام و مسلک می‌گوید و یک پاراگراف پائین‌تر اصول پیشنهادی خود را نفی می‌کند. وقتی تنها جمهوریخواهان را مورد خطاب قرار می‌دهد! انگار در مجموعه اپوزیسیون طرفداران مشروطه پادشاهی وجود ندارند! ثالثا اروپا نشان داده است که گفتگوی انتقادی‌شان تنها چاشنی برای معاملات پرسودشان بوده است. آنان ایران را نه بعنوان شریک تجاری بلکه به مثابه یک بازار پر منفعت می‌نگرند و شاید با آن فرضیه نسبیت فرهنگی، در عمل به وضعیت موجود در ایران تن در می‌دهند! اینگونه است که رژیم مجدد! برگ اتحادیه اروپا در مقابل آمریکا را بر زمین زده است! فقط می‌ماند آمریکا؛ که کانون شما بجای جلب حمایت از این کشور؛ قصد مبارزه با آن را دارد! بنابراین: اکثر برنامه کانون سبزهای ایران فاقد ابزار عملی، برای تغییرات ساختاری‌اند!

بنظر من تحلیل‌های کانون سبز ایران بیشتر احساسی، عجولانه و به لحاظ روانی یک نوع تسخلیه روانی سیاسیون قدیمی است که روزگاری سرشار از هیستری ضد آمریکایی بوده‌اند را شامل می‌شود!

این کانون بجای اینکه در جشن سقوط صدام، آزادی ایران را فریاد بزند؛ عزا گرفته و استراتژی گمراه‌کننده دفاع از استقلال میهن را علم می‌کند که نتیجه‌ای جز این ندارد که آزادی؛ همچنان بدست فاشیست‌های مذهبی در بند بماند و با این تحلیل‌های غیرواقعی موجب گمراهی مستبدین حاکم هم می‌شود؛ آنگونه که تظاهرات صلح: صدام را گمراه ساخت!

محمدرضا شالگونی:

خطر! خوش‌بینی مردم نسبت به آمریکاست!

ایشان در مقاله‌ای تحت عنوان «ما بر سر دو راهی زیستیم» می‌نویسد که با سقوط صدام لرزه، در ارکان جمهوری اسلامی چنان است که رهبران رژیم به هذیان‌گویی افتاده‌اند. «مشکل اصلی کشور ما این نیست که در معرض دست‌اندازی آمریکا قرار گرفته است؛ مسله اصلی ما این است که گرفتار حکومتی هستیم که ادامه موجودیت‌اش بزرگترین تهدید علیه موجودیت کشور ماست... خطر بی واسطه‌ای که ما را تهدید می‌کند این است که جنبش آزادیخواهی با نیروی نفی پیش می‌رود... بخش قابل توجهی از مردم ایران؛ می‌توانند به هر نیرویی که راه گریزی از جهنم جمهوری اسلامی به رویشان بگشاید، پناه ببرند. خطر آمریکا این جاست... مردم ایران در نتیجه بیزاری از جمهوری اسلامی، دشمنان آن را دوست، و دوستان آن را، دشمن خود می‌دانند و این تناقض‌ها جنبش از ادیخواهی مردم ایران است و اگر حل نشود پیآمدهای بسیار خطرناکی خواهد داشت. این خوش‌بینی نسبت به آمریکا محصول شناخت تجربی نیست، محصول یک شناخت عاطفی معکوس است. این شناخت قابل انگایی نیست».

شالگونی ادامه می‌دهد: «تردیدی نیست که آمریکا یک خطر واقعی است؛ نه صرفا به دلیل استقرار نیروهای نظامی‌اش در حساس‌ترین نقاط مرزهای کشور ما؛ بلکه بیش از همه به دلیل خوش‌بینی ساده‌لوحانه بخش بزرگی از جمعیت کشور ما نسبت به آن؛ ... بنابراین روشن است که مقابله با خطر آمریکا در امتداد پیکار موثر علیه جمهوری اسلامی قرار دارد و بدون آن معنایی نمی‌تواند داشته باشد... اگر اکنون کشور ما در مقابل خطر آمریکا بی دفاع است؛ دلیل‌اش این است که بخش بزرگی از مردم ایران نه این خطر را می‌بیند و شاید حتی مداخله احتمالی آمریکا را نجات‌بخش می‌دانند... تشدید فشار آمریکا به جمهوری اسلامی و حتی رویارویی احتمالی آنها؛ ما را به سر دو راهی قرار نمی‌دهد. برای رسیدن به دمکراسی ما ناگزیریم هم با استبداد حاکم در بیفتیم و هم با هر نوع سلطه مستقیم و غیرمستقیم خارجی!... به لحاظ سیاسی مبارزه واحدی است که پویایی‌اش را از نیازها و خواسته‌های خود مردم بر می‌خیزد... هم مدافعان جمهوری اسلامی و هم دخیل‌بستگان به نقش نجات‌بخش آمریکا هر دو ما را به سر دو راهی قرار می‌دهند...

جریان‌های «عاقلی» که معتقدند که درگیری همزمان در دو جبهه شرط عقل نیست و واقع‌بینی حکم می‌کند که در صورت حادشدن رویایی جمهوری اسلامی و آمریکا با یکی از این دو متحد شویم. در هر حال، طرفداران منطق دو راهی: در نهایت به دو اردوی اصلی تقسیم می‌شوند:

ـ اردوی ائتلاف با جمهوری اسلامی برای مقابله با خطر آمریکا

ـ اردوی ائتلاف با آمریکا برای رهایی از استبداد جمهوری اسلامی

هر دوی این اردوها منطق واحدی را تبلیغ می‌کنند... هر دو ما را در دو راهی انتخاب میان زانوزدن در مقابل استبداد یا تن‌دادن به سلطه امپریالیسم می‌بینند. می‌گویند از این انتخاب گزیری نیست».

در این رابطه شالگونی دو نمونه تلاش از سوی دو اردوی بالا را ذکر می‌کند: نمونه اول بیانیه‌ای است که حدود ۱۷۰ نفر از فعالان سیاسی با عنوان «بیانیه نیروهای سیاسی ایران پیرامون تحولات منطقه» نویسندگان این بیانیه: ضرورت اتحاد با همین رژیمی را مطرح می‌کنند که مردم از دست‌اش به جان آمده‌اند!

نمونه دوم را می‌توان در میان نوشته کسانی دید که برخلاف امضاءکنندگان بیانیه اتحاد در مقابل خطر آمریکا؛ مداخله آمریکا را نجات‌بخش می بینند... از میان این‌ها اخیرا مرتضی مردیها و نما راشدان با جسارت و وقاحت (۴) بیشتر به دفاع از آمریکا برخاسته‌اند!

شالگونی مقاله‌اش را این گونه خاتمه می‌دهد: «بنظر می‌رسد، آنها (راشدان و مرتضی مردیها) از سر خام‌فکری و نادانی نیست که به آمریکا دخیل بسته‌اند؛ بلکه وحشت از ظرفیت‌های عظیم بیداری مردم است که قبض روح شان می‌کند».

در واقع شالگونی بارها از خطر آمریکا صحبت می‌کند ولی خود را ملزم به توضیح نمی‌بیند که آن را بشکافد! حتی این خطر را استقرار نظامی آمریکا در مرزهای حساس ایران نمی‌داند. او آگاهی و نگاه دوستانه مردم ایران به آمریکا را خطر اصلی می‌داند و اینگونه است که دست به حمله تبلیغاتی هیستریک علیه این دو روزنامه‌نگار و محقق ایرانی می‌زند. که جرئت کرده‌اند که حرف بخش بزرگی از مردم ایران را با استدلال بیان کنند!

در این ارزیابی شالگونی همه نیروهای سیاسی ایرانی را دشمن و غیرخودی می‌داند: از اصلاح‌طلبان در اردوی ائتلاف با جمهوری اسلامی تا اپوزیسیون «وابسته» به آمریکا (طرفداران پادشاهی مشروطه) تا اکثر مردم ایران که ساده‌لوحانه به آمریکا خوش‌بین‌اند و روشنفکرانی که این گرایش مردم را بازتاب می‌دهند همه غیرخودی هستند؛ حتی افراد عاقلی که به ایشان پیشنهاد می‌کنند که درگیری همزمان در دو جبهه شرط عقل نیست: مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند!

نوشته شالگونی بگونه‌ای است که تو گویی ایشان از چنان قدرتی برخوردار است که توانایی اجرایی نقشه راهی را که طرح می‌کند داشته باشد! یکی از تناقضات بسیار مهم در نوشته ایشان این است که مطرح می‌کنند که خوش‌بینی اکثریت مردم به آمریکا «محصول شناخت عاطفی معکوس است» و بیزاری مردم از رژیم «دشمنان حکومت را دوست و دوستان آن را دشمن خود می‌دانند» و این را یکی از تناقض‌های جنبش آزادی‌خواهی می‌دانند!

پرسیدنی است اگر چنین باشد؛ مجاهدین و گروه شما که کوچکترین سازشی با این رژیم نداشته‌اید؛ چرا مورد علاقه مردم خود قرار نگرفته‌اید و چرا چنین خوش‌بینی از جانب مردم نسبت به شماها موجود نیست!

بنظر من این خوش‌بینی مردم به هیچ وجه ساده‌لوحانه نیست بلکه محصول تجربه و تا حدودی آگاهی ملی مردم ایران در ۲۴ سال گذشته است. در این باره که جایگاه بین‌المللی و منطقه‌ای ایران در کجا باید باشد و

ادامه در صفحه ۱۰

ارگان مرکزی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

فریدون احمدی

شورای سردبیری

داراب شکیب

محمود صالحی